

خاندان کاکویه

خاندانهای چند، کوچک و بزرگ از امراء و فرمانروایان محلی، در طول تاریخ ایران وجود داشته اند که بی گمان در تاریخ و تمدن و هنر و شؤون مختلف کشور ما منشاء اثراتی بوده اند و ای متأسفانه بسیاری از آنها هنوز آنگونه که باید شناخته نشده اند چنانکه تا انتشار کتاب نفیس و محققانه «شهریاران گمنام» تألیف محقق فقید سیداحمد کسروی از بازده سلسله و خاندان فرمانروایان محلی که در طول سده های اول هجری تا پایان قرن ششم در خطه مازندران و گیلان و قسمتهای از آذربایجان نقشی در تاریخ ایران داشته اند آگاهی چندانی در دست نبود. بدین سبب بر محققان تاریخ ایران است که در روشن ساختن این گوشه های تاریک تاریخ کشور ایران همت گمارده و در معرفی این خاندانها که شماره آنها نیز بسیار است تحقیق و جستجو نمایند.

بر اساس این نظر، از محقق گرانقدر آقای عباس پرویز که تحقیقاتی کافی درباره سلسله های کوچک همزمان با دوره پادشاهان غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی و مفول دارند درخواست شد نتیجه تحقیقات و مطالعات خود را برای استفاده خوانندگان مجله بررسی های تاریخی تخصیص دهند و اینک این مبحث نوراً با مقاله بی درباره خاندان کاکویه، ضمن سپاسگزاری از نویسنده فاضل آن آغاز می کنیم.

بقلم :

عباس پرویز

بررسی های تاریخی

یکی از خاندانهای فضل دوست و هنر پرور او آخر قرن چهارم و قرن پنجم هجری معاصر با پادشاهان غزنوی و سلجوقی خاندان کا کویه بود که محققین و نویسندگان کمتر به آن توجه کرده اند و تنها در تاریخ مسعودی در خصوص علاء الدوله اول مؤسس این سلسله چسسته و گریخته اطلاعاتی وجود دارد . اما از بازماندگان وی چنانکه شاید و باید بسط مقال نداده اند . اینست که نگارنده ، وقایع و حوادث مربوط به علاء الدوله کا کویه و جانشینان او را از قسمت های مختلف کتاب نفیس الکامل ابن الاثیر استخراج و التقاط و بصورت مقاله ای تقدیم خوانندگان گرامی مجله شریفه بررسیهای تاریخی مینماید .

رساله تاریخ و جغرافیا

علاء الدوله کا کویه چنانکه گفته شد مؤسس این خاندان علاء الدوله جعفر معروف به کا کویه بن دشمنزیار خالوزاده سیده مادر مجد الدوله بن فخر الدوله دیلمی بود و چون کا کویه بمعنای خال است باین لقب اشتهار یافت . سیده نخست در ری بسر میبرد . ولی چندی نزد بهاء الدوله دیلمی (۳۸۱ - ۴۰۴) بشیراز رفت و سپس بری مراجعت کرد و در جنگی که بین او و علاء الدوله کا کویه اتفاق افتاد ویرا شکست داد . اما در حق او احترام و اعزاز تمام روا داشت و ویرا بحکومت اصفهان فرستاد (۳۹۸)

علاء الدوله در سال ۴۱۴ به همدان دست یافت. تفصیل این مطلب از این قرار بود که فرهاد بن مرداویج دیلمی که در بر و جرد حکومت میکرد مورد حمله سماء الدوله ابوالحسن بن شمس الدوله از آل بویه قرار گرفت و سپاهیان سماء الدوله او را تحت محاصره در آوردند. در این موقع بود که فرهاد بن مرداویج از علاء الدوله کا کویه تقاضای مساعدت کرد و علاء الدوله با جمعی به کمک وی شتافت. ولی در نزدیکی همدان از قوای سماء الدوله شکست خورد و سرمای شدید همدان سیصد تن از کسان علاء الدوله را از پای در آورد چون ضعف علاء الدوله مسلم شد سماء الدوله تاج الملك کوهی را از همدان با قوای فراوان به مقابله افرستاد و علاء الدوله که در خود قدرت مقاومت نمی دید بنای رابطه را با اکراد سپاه همدان گذاشت و باتدبیر و وعده و وعید آنانرا با خود همراه ساخت. پیوستن اکراد با او موجب خلاص وی از محاصره گردید و از آن پس به تجهیز قوای تازه نفس پرداخت و با سماء الدوله مصاف داد او را مغلوب و اسیر کرد و بچنان همدان شتافت و تاج الملك را که در قلعه ای مقاومت میکرد محاصره نمود و آب را بر محصورین قلعه بست. بهمین مناسبت تاج الملك امان خواست و بخدمت علاء الدوله آمد و باتفاق او وارد همدان شد. علاء الدوله پس از فتح همدان دینور و شاپور خواست را نیز قبضه کرد و جمیع امراء دیلم را با سارت در آورد و در یکی از قلاع نزدیک اصفهان زندانی کرد و جمعی کثیر از ایشانرا بقتل رساند.

در سال ۴۱۷ بین سپاهیان علاء الدوله و اکراد جوزقان نبرد سختی اتفاق افتاد. علت این بر خورد آن بود که علاء الدوله یکی از بنی اعمام خود را با جعفر را بحکومت شاپور خواست و نواحی تابعه آن محل فرستاد و جوزقان را نیز ضمیمه قلمرو حکومتی وی کرد. اما یکی از بزرگان جوزقان را بنام ابوالفرج البابوئی در حکومت جوزقان باوی شرکت داد. چندی نگذشت که بین اباجعفر و ابوالفرج مزبور مشاجرات و اختلافاتی بروز کرد و منجر بعداوت و دشمنی شدید گردید. علاء الدوله بالطایف الحیل بین ایشان را التیام داد و هر یک را بمحل حکومت خود باز گرداند. اما این صلح و آشتی در صورت

ظاهر انجام گرفت و در باطن آندو در نفرت نسبت بیکدیگر استوار ماندند و عاقبت ابا جعفر رقیب خویش را مغلوب و مقتول نمود و علاءالدوله ابو منصور برادر ابا جعفر را با سپاهیان عظیم جهت رفع غائله به جوزقان فرستاد و چند تن دیگر از سران سپاه خود از جمله فرهاد بن مرداویج و علی بن عمران را با وی همراه ساخت.

لشکریان جوزقان که از این امر اطلاع یافتند کسانی را نزد علی بن عمران روانه کردند و از وی تقاضای صلح بین ایشان و علاءالدوله نمودند. اما مذاکرات بین طرفین بجائی نرسید و در جنگی که به وقوع پیوست علی بن عمران فاتح و بر جوزقان مسلط شد و فرهاد بن مرداویج هزیمت جست و در مقابل ابو منصور و ابا جعفر که به یکدیگر پیوسته بودند باسارت درآمدند. ابو منصور مقید و ابا جعفر بانتقام خون ابوالفرج البابونی کشته شد. علی بن عمران پس از این فتوحات و وقایعی که اتفاق افتاد متوجه گردید که دامنه فساد و اختلافات توسعه مییابد. بهمین مناسبت از بیم خشم و غضب علاءالدوله در رعایت جانب احتیاط کوشید.

جنگ علاءالدوله در ماه ربیع الاول سال ۴۱۸ محاربه‌ای شدید بین **واسپهد مازندران** علاءالدوله کا کویه و اسپهد مازندران رستم بن - شهریار اتفاق افتاد. علت وقوع این حادثه چنانکه گذشت آن بعد که علی بن عمران بر علاءالدوله خروج کرد و از اطاعت وی سرپیچید. چون علی بن عمران از این عصیان بر جان خود می‌ترسید نامه‌ای به رستم بن شهریار اسپهد مازندران مقیم ری و همچنین مکتوب دیگر به - ولکین بن وندرین نوشت و آنانرا تحریک به فتح بلاد جبل کرد و از منوچهر بن وشمگیر نیز تقاضای مساعدت در جنگ با علاءالدوله کا کویه نمود.

اسپهد مازندران که سابقه عداوت و دشمنی با علاءالدوله داشت بمحض رسیدن نامه علی بن عمران باتفاق ولکین راه همدان را در پیش گرفت و بر آن شهر و نواحی دیگر تسلط یافت و عمال و حکام علاءالدوله را برانداخت و چون سپاهیان منوچهر بن وشمگیر نیز رسید اسپهد و ولکین و علی بن عمران

بقصد اصفهان حرکت کردند. علاءالدوله در اصفهان تحت محاصره این جماعت قرار گرفت. ولی در جنگی که بین طرفین در بیرون شهر اتفاق افتاد علاءالدوله فاتح شد و بشکرانه این فتح مجلس ضیافتی تشکیل دستور داد مال فراوان بکسانیکه حاضر بترك اردوگاه دشمن باشند و بوی ملحق شوند بپردازند و با این تدبیر جمع کثیری از قوای اسپهبد و همراهان او به علاءالدوله پیوستند. این جشن چهارروز دوام داشت و پیوسته فراریان سپاه دشمن نزد علاءالدوله میآمدند و تبعیت ویرا می پذیرفتند. علاءالدوله از آن پس بر شکست دشمن اطمینان یافت و در محاربه دیگر که بین طرفین بوقوع پیوست دو تن از فرزندان ولکین بدست او کشته شدند و اسپهبد و پسران او نیز باسارت درآمدند. ولکین پس از این حادثه بمحل نفریسیس در جرجان رفت و علی بن عمران عازم قلعه کنکور و در آنجا متحصن شد. علاءالدوله قلعه مزبور را محاصره کرد. ضمن محاصره قلعه اسپهبد که مفیداً همراه او بود در ماه رجب سال ۴۱۹ بدرود حیات گشت. هنگامیکه علاءالدوله خود را مهبای محاصره کنکور میکرد ولکین که بجرجان نزد منوچهر بن قابوس رفته بود او را تحریک به فتح ری نمود و علاءالدوله با اطلاع بر این امر عازم ری شد و انتشار داد که قصد هجوم به گرگانرا دارد، مقارن آن احوال هفتصد تن از سواران منوچهر بن قابوس مأمور رفتن بقلعه کنکور و کمک به علی بن عمران شدند. بهمین مناسبت علاءالدوله از بین راه بقلعه مزبور برگشت و محاصره آنجا را آغاز کرد و چون محصورین در مضیقه افتادند علی بن عمران تقاضای مصالحه نمود. علاءالدوله با این شرط که قلعه تسلیم و قتل ابا جعفر عموزاده او نیز تحویل داده شوند حاضر بقبول صلح گردید. علی بن عمران نیز این شرایط را پذیرفت و از قلعه بیرون آمد و علاءالدوله او را بحکومت دینور فرستاد با این پیش آمد منوچهر بن قابوس نیز از در مصالحه در آمد و علاءالدوله فارغ البال شد.

ارتباط علاءالدوله چون علاءالدوله در آغاز سال ۴۲۰ بر حرکت غزان با غزان از ری بقصد آذربایجان اطلاع یافت بسا جمعی از قوای خود بجانب ری شتافت و وارد آن شهر شد و اطاعت خویش را نسبت به امیر مسعود غزنوی اعلام کرد و فرستاده‌ای را نزد ابوسهل حمدونی گسیل داشت تا وظیفه و مواجب او را برقرار سازد. ابوسهل از قبول این امر خودداری کرد و علاءالدوله بر جان خویش بیمناک شد و جمعی را بدنبال غزان که بجانب آذربایجان براه افتاده بودند فرستاد و از رؤسای آنان درخواست مساعدت بر ضد دربار غزنوی کرد. در تعقیب این تقاضا یکهزار و پانصد تن از ترکان غز تحت ریاست قزل بری آمدند و بعلاءالدوله پیوستند. ضمن اقامت این طایفه در ری بعضی از رؤسای قوای خراسان باین مطلب پی بردند که غزان قصد خروج بر علاءالدوله را دارند و این موضوع را با اطلاع وی رساندند. علاءالدوله امیر آنانرا در قلعه طبرک محبوس ساخت اما این اقدام موجب وحشت غزان گردید و بنای عداوت با او را گذاشتند و هر چند علاءالدوله در استقرار آرامش و سکون بین غزها کوشید مؤثر واقع نشد. بهمین مناسبت کسی را نزد ابوسهل حمدونی فرستاد و شرح ماوقع را اطلاع داد. ابوسهل حاضر شد که ری با شرط قبول اطاعت از امیر مسعود درست علاءالدوله بماند. این مسئله موقه بغائله غزان در ری خاتمه داد.

جنگ علاءالدوله و انوشیروان بن منوچهر چون سلطان محمود غزنوی بسال ۴۲۱ مرد و این خیر به علاءالدوله کاکویه که در آن تاریخ در خوزستان

نزد ابوکالیجار بویه بسر میبرد رسید با همراهان خویش بجانب اصفهان شتافت و آنجا را قبضه کرد. سپس همدان و بلاد دیگر را بتصرف در آورد و بر ری نیز دست یافت و وارد متصرفات انوشیروان بن منوچهر بن قابوس شد و بتصرف خوار و دماوند پرداخت. انوشیروان شرح این حادثه را به امیر مسعود غزنوی نوشت و از وی تقاضای مساعدت کرد و عسا کر خراسان بکمک او آمدند و انوشیروان دماوند را پس گرفت و بجانب ری راند تا کار علاءالدوله را یکسر سازد. مقارن آن احوال علی بن عمران نیز بوی پیوست و بادادن تلفات بسیار

ری را متصرف شد و وارد آن شهر گردید و جمع کشیری از همراهان علاءالدوله را بقتل رساند. در این گیرودار بود که علاءالدوله زخمی بر سر و کتف برداشت و بجانب قلعه فردجان پانزده فرسنگی همدان گریخت و از آن پس ری و اعمال آن جزء متصرفات سلطان مسعود غزنوی درآمد و انوشیروان بن منوچهر خطبه بنام او خواند. (۴۲۳)

در راه فردجان فرهاد بن مرداویج نیز همراه

شکست علاءالدوله

علاءالدوله بود و در همدان قوای امدادی بساو

از عساکر مسعود

رسید و از آنجا عازم بروجرد شد. مقارن آن احوال

سپاهیان خراسان بفرماندهی تاش فراش بدنبال علاءالدوله حرکت میگردند تاش مقدمه الجیش خود را تحت ریاست علی بن عمران مأمور تعقیب علاءالدوله نمود فرهاد بن مرداویج بمحض آنکه نزدیک بروجرد رسید بقلعه مستحکم سلیموه رفت و علاءالدوله در شاپورخواست فرود آمد و نزد اکراد جوزقان رفت. در همان حال فرهاد بن مرداویج باستمالت کردهای سپاه علی بن عمران پرداخت و جمعی از آنان را بجانب خویش کشاند. از طرف دیگر علی بن عمران بجانب همدان شتافت و در محل معروف به کشب بیتوته کرد.

فرهاد بن مرداویج که در دنبال او بود وی را در آن محل تحت محاصره در آورد و نزدیک بود کار بر علی بن عمران سخت گردد که برف شدید و سرمای سخت همدان و نقصان آذوقه و بالاپوش سپاهیان فرهاد را بر آن داشت دست از محاصره بردارند. در این میان علی فرصتی یافت و سپه سالار تاش را از ماوقع مطلع ساخت و از وی استمداد جست.

فرهاد بن مرداویج ناگزیر در بروجرد بعلاءالدوله پیوست و بایکدیگر قصد همدان کردند. علی بن عمران که این خبر را شنید از همدان بجلوایشان شتافت و در جرباذقان جنگ سختی بین فریقین در گرفت که منجر به شکست علاءالدوله شد و علی بن عمران اسلحه و غنائم فراوان بچنگ آورد و جمعی را اسیر کرد و چون تصور مینمود دیگر کاری از علاءالدوله ساخته نیست جهت ضبط اموال و تسلط بر کسان وی باصفهان رفت. اما با مقاومت شدید پادگان

آن شهر مقابل شد و بدون اخذ نتیجه برگشت و ضمن راه نبردی بین او و علاءالدوله و فرهاد اتفاق افتاد که تلفات بسیار نصیب وی شد و منتهیاً بکرج (مقصود کرج نزدیک همدان است) رفت و از آنجا جهت اتمام کار علاءالدوله با اتفاق سپهسالار تاش عازم بروجرد گردید و علاءالدوله و فرهاد را که در جبال بروجرد متحصن شده بودند از دو طرف تحت محاصره درآورد و عاقبت علاءالدوله باصفهان و فرهاد بقلعه سلیموه فرار کرد

علاءالدوله کا کویه و فرهاد بن سرداویج در سال ۴۲۵ بایکدیگر بر ضد عساکر خراسان که از طرف سلطان مسعود غزنوی تحت فرماندهی

جنگ علاءالدوله با عساکر خراسان

ابوسهل حمدونی بجانب قسمتهای مرکزی ایران بحرکت درآمده بود اتحاد کردند. بین فریقین نبرد خونینی صورت گرفت و علاءالدوله منهزم شد و فرهاد در معرکه بقتل رسید. علاءالدوله چندی بعد در کوههای بین اصفهان و جرفاذقان موضع گرفت و سپاهیان سلطان مسعود کرج همدان را مرکز عملیات نظامی خود قرار دادند. ابی سهل حمدونی کسانیرا نزد علاءالدوله فرستاد و ویرا باطاعت سلطان دعوت کرد و قول داد بین او و مسعود را التیام دهد و ویرا کماکان در حکومت اصفهان نگاهدارد. اما مذاکرات بین فرستادگان خراسان و علاءالدوله به نتیجه ای نرسید و ابی سهل بجانب اصفهان راند و علاءالدوله بمحل ایدج که جزء مستملکات ابو کالیجار بود رفت. ابی سهل بر اصفهان تسلط یافت و خزائن و اموال علاءالدوله را بغارت برد. ابوعلی سیناطیب و حکیم معروف در خدمت علاءالدوله بود و کتابخانه معتبری داشت که بدست ابی سهل افتاد و کتابهای آن را به غزنه فرستاد تا در خزانه الکتب آن شهر نگاهداری شود. اما متأسفانه این کتابها هنگامیکه غزنه بدست حسین بن حسین غوری افتاد و بامر آن امیر بآتش سوزانده شد. این حکیم نامی کتاب معروف دانشنامه علائی را بزبان فارسی بنام این امیر برشته تحریر درآورده است.

علاءالدوله در سال ۴۲۷ بر جمعی از سپاهیان خراسان در نزدیکی اصفهان

شبیخون زد و غنائم بسیار بدست آورد. این امر موجب تجری او شد و قصد اصفهان کرد. اما ابی سهل از شهر بیرون آمد و علاءالدوله از مکر که هزیمت جست و نخست به برو جرد و از آنجا به طارم نزد سالار از ملوک سالاریان رفت و تقاضای مساعدت کرد. اما سالار که نمیتوانست با خراسانیان مقابله کند زیر بار نرفت و علاءالدوله ناگزیر طارم را ترک گفت و در محرم سال ۴۳۳ مرد.

بازماندگان علاءالدوله

علاءالدوله کا کویه سه پسر داشت بنام ابو منصور فرامرز و ابو حرب و ابو کالیجار گرشاسف که بعد از فوت او چندی بایکدیگر اختلاف و جنگ و نزاع داشتند. ظهیرالدین ابو منصور فرامرز فرزند ارشد او بود که در اصفهان زمام امور را در دست گرفت و ابو کالیجار گرشاسف نه او را متصرف شد و چون ابو منصور فرامرز در موقع مرگ علاءالدوله در اصفهان بود نتوانست او را از این امر جلو گیری کند. بنابراین پس از فراغت از اداره امور اصفهان کسانی را نزد ابو کالیجار گرشاسف فرستاد و از وی تقاضا کرد قسمتی از اموال پدر را که نزد او موجود است با اصفهان بفرستد. ابو کالیجار اعتنائی باین گفته نکرد و ابو منصور با اتفاق ابو حرب برادر دیگر خود به نه او رفت اما در آنجا ابو حرب به گرشاسف ملحق شد و ابو منصور کاری از پیش نبرد و با اصفهان باز گشت. ابو حرب جهت درخواست مساعدت بر ضد ابو منصور فرستاده ای را نزد غزها بری روانه کرد و جماعتی از غزان بکمک او شتافتند و تا قاجان پیش آمدند و پس از قتل و غارت تمام آن ناحیه را با ابو حرب تسلیم کردند و بری باز گشتند. ابو حرب پس از این واقعه به جمع آوری افراد پسر داخت و با اتفاق رؤسای کرد بجانب اصفهان شتافت. ابو منصور فرامرز که از این خبر آگاهی یافت او نیز راه اصفهان را در پیش گرفت. بعد از تلاقی فریقین ابو حرب شکست خورد و منهنزماً به شیراز نزد ملک ابی کالیجار صاحب فارس رفت و او را تحریک بفتح اصفهان کرد. ابی کالیجار و ابو حرب اصفهان را محاصره نمودند اما کار مهمی از پیش نبردند و فرار صلح با ابو منصور گذاشتند. بموجب این مصالحه فرار شد اصفهان در دست ابو منصور باقی بماند و ابو حرب بر نطنز حکومت کند. مقارن آن زمان

ابراهیم نیال سلجوقی که درری برضد طغرل خروج کرده بود کسی را نزد ابومنصور فرستاد و از وی درخواست اتحاد بایکدیگر کرد. ابومنصور جواب رد باین تقاضا داد و عازم همدان و بروجرد شد و آن نواحی را تحت نفوذ خویش درآورد و با گرشاسف صلح نمود و قرار گذاشت گرشاسف در بلادی که تحت اختیار خویش دارد خطبه بنام او بخواند. در ایجاد اتفاق و دوستی بین این دو برادر کیا ابوالفتح حسن بن عبدالله دست داشت.

ابومنصور فرامرز در سال ۴۳۵ بر خلاف پیمانی که با ملک ابی کالیجار از آل بویه، در فارس و کرمان بسته بود بکرمان لشکر کشید و دو قلعه از قلاع مستحکم آنجا را متصرف شد. ملک ابی کالیجار با اطلاع بر این تجاوز یکدسته از سپاهیان خود را بجانب اصفهان فرستاد تا آنجا را مورد تهدید قرار دهد. ابومنصور ناگزیر از کرمان برگشت و در ابرقو با دسته ای دیگر از قوای ابی کالیجار مقابل گردید و شکست خورد و فرمانده مقدمه الجیش او امیر اسحق ابن نیال باسارت در آمد. ابومنصور بر اثر این شکست قلاعی را که در کرمان متصرف شده بود به نواب ملک ابی کالیجار بازگرداند.

تسلط طغرل سلجوقی بر اصفهان

روابط ابومنصور فرامرز بن علاء الدوله کا کویه با طغرل بیگ سلجوقی رنگ یگانگی و درستی و راستی نداشت. گاهی با وی مخالفت می ورزید و زمانی او را اطاعت می کرد و هر گاه روی خوش باو نشان نمیداد جانب ملک رحیم از آل بویه را می گرفت و در بسط دوستی و وداد با وی میپرداخت و هر چند طغرل بیگ با ابومنصور مسالمت می کرد ابومنصور که طبیعتی ناسازگار داشت بیشتر با طغرل از در لجاج و عناد درمی آمد. این بود که طغرل بسال ۴۴۲ از خراسان با لشکری فراوان بقصد اصفهان بیرون آمد و آن شهر را محاصره کرد. محاصره اصفهان مدت یکسال طول کشید و ابومنصور با شدت مقاومت می کرد و تلفات بسیار به طغرل وارد آورد. عاقبت طول مدت محاصره موجب نقصان آذوقه و بروز قحط و غلا در اصفهان گردید و کار بر مردم تنگ شد. معروف است در مدت محاصره برای سوخت زمستان مساجد را خراب و چوبهائی که از این راه بدست

آمد بین مردم قسمت کردند. اما آشکار بود که کارد باستخوان رسیده است و مقاومت در مقابل قحطی و سپاه کثیر العده سلاجقه کاری است نابجا. بنا بر این ابومنصور حاضر بمصالحه گردید و طغرل در مقابل تسخیر اصفهان و تسلط بر آنجا حکومت یزد و ابرقو را به ابومنصور داد (۴۴۳) و در همان سال اصفهان را بیایستگی برگزید و خزائن خود را ازری بآن شهر انتقال داد.

یکی دیگر از بزرگان این خاندان علاءالدوله علی بن
علاءالدوله ثانی
ظهیرالدین ابومنصور فرامرز بن علاءالدوله ابو جعفر محمد

معروف بکاکویه بن دشمنزیار بود. وی از جانب سلاجقه بر یزد و اطراف آن حکومت میکرد و در سال ۴۶۹ دختر جغری بیگم و عمه سلطان ملکشاه بن آلبارسلان بن جغری بیگ را بنام ارسلان خاتون که پیش از آن در نکاح خلیفه عباسی القائم بامر الله بود به ازدواج خویش در آورد.

در سال ۴۸۸ بین برکیارق بن ملکشاه و عم او تمش بن آلبارسلان جنگی اتفاق افتاد که امیر علاءالدوله فرامرز در معرکه با تفاق تمش بقتل رسید. این علاءالدوله همان کسی است که نزد سلطان ملکشاه بسیار مقرب و معزز بود و بنا بتوصیه وی جاه و جلال امیر معزی شاعر معروف در دربار سلطان افزایش یافت و این شاعر از او نیکیها دید.

پایان